

❖ دایی و خواهرزاده با هم شهید شدند

خدیدجه طلعت، مادر خانواده، به گفته دخترش، یکی از شیرزنانی بوده که زندگی اش در کتابی به نام «بانوی قرن» نیز چاپ شده است. نه تنها جلو پسرانش را نگرفت، که هر کدام را راهی جبهه کرد. ابوالفضل (امیر) آخرین پسر و اولین شهید خانواده بود. او هم رزم شهید چمران بود و نوزدهم مرداد ۱۳۶۰ شهید شد. موقع شهادت هجده ساله بود. عباس از روزهای اول جنگ، خودش به طور آزاد وارد جبهه شد و در حصر آبادان و با گروهی به نام کمیته ۴۸ آبادان در آبادان کار می کرد. در اولین اعزام در ۲۹ اسفند ۱۳۶۰ در جزایه به شهادت رسید. عباس فرمانده و یکی از بینان گذاران تخریب در جنگ و معاون شهید مهدی میرزایی بود. حسن بعد از شهادت عباس و تمام شدن مراسم هفتم او رفت تا جای خالی اش را در جبهه پر کند. نادر تبریزی نیز شهید مفقودالاثر و فرزند مهین خانم است. حسن و نادر همراه با هم به جمع تخریبچیان لشکر ۲۱ امام رضا^(ع) پیوستند و در عملیات آزادسازی خرمشهر، دایی و نادر هم مفقود شدند.

مهین خانم می گوید: برادرهایم وصیت کرده بودند در شهادتشان عزاداری نکنیم و عروسی و مراسمی اگر در راه است حتما برگزار شود. شاید باور کردنش سخت باشد اما ما یک روز مسجد داشتیم و یک روز خرید عقد انجام می دادیم. یعنی زندگی باید جریان می داشت. برادرم، حسن آقا، ۲ ماه بود همسرش را عقد کرده بود. رفت و دیگر برنگشت.

❖ خواهرانه های ما هرگز یابانی نداشت

مهین خانم علاقه زیادی به برادرهایش داشت. هنوز هم وقتی از آخرین شهید خانواده، یعنی برادرش حسن، حرف می زند عمق غم را می شود در چهره اش دید. با این حال، اهل گله و شکایت نیست. جای خالی مادر و صحبت هایش را در مصاحبه مان مدام خالی می کند و می گوید: وضع مالی مان بد نبود. پدرم فرش فروشی داشت. برادرها به مادرم در خانه احترام ویژه ای می گذاشتند. کوچک ترین شوخی از نظر آن هایی احترامی محسوب می شد. برادرم امیر حسایی شجاع بود. اصلا از چیزی واهمه نداشت. برادرها خیلی بیش از سن و سالشان می فهمیدند و البته یک سر ایمان و اعتقادشان به تربیت مادر بر می گشت.

❖ حسادت شهادت دوستانه بین برادرها وجود داشت

۱۷ مهر، همان اول جنگ، امیر (ابوالفضل) عازم جبهه می شود. حتی یک ماه هم نمی گذارد از تجاوز بعضی ها بگذرد. او قبل از این مسئله هم درگیر کمک به انقلاب بود: من تازه صاحب فرزند شده بودم که برای خداحافظی آمد. چیزی از جنگ نگذشته بود. عباس پشت سر برادرم گریه می کرد. بعد از شهادت امیر، یک حسادت شهادت دوستانه بینشان وجود داشت. تفاوت سنی شان کم بود. عباس وقتی عکس های شهادت امیر را به در و دیوار می دید، پیوسته می گفت: عکس من هم باید به دیوار باشد! قلب مادر همیشه در بند عشق به پسرانی است که پشت سر هم به دنیا آمده اند اما هرگز عاطفه اش را در گرو ندیدن و نبودن آن ها نمی گذارد. به پسرانش می گوید: با دشمن مردانه بجنگید. کوتاه نیایید. همین روحیه مادر باعث می شود خواهرها هم به رفتن برادرها راضی شوند.

مهین خانم توی دهانش مدام مادر می چرخد: مقاومت را ما از مادر آموختیم. برادرم عباس قبل از انقلاب در ارتش خدمت می کرد اما همان جا هم فعالیت ضد رژیم داشت. چند مرتبه توسط رژیم تبعید و دستگیر شده بود. قبل از انقلاب از ارتش خارج شد و به صورت بسیجی به جبهه رفت.

❖ صبح پیکر یک برادر را تحویل گرفتیم و عصر برادر دیگر را به راه آهن بردیم

هم زمان ۲ پسر مهین خانم، یعنی اسماعیل و نادر، در حالی که ۲ برادرش شهید شده بودند به جبهه می روند: مردم از کارهای ما تعجب می کردند. صبح پیکر برادر شهیدمان عباس را در بیمارستان امام رضا^(ع) تحویل گرفتیم و بعد از ظهر برادر دیگرمان را در راه آهن بدرقه کردیم. همان موقع مادرم و خانواده معتقد بودند که تفنگ برادر شهیدمان نباید زمین بیفتد. یک عده می گفتند که ما چطور این کار را کردیم اما گوشمان به حرف مردم بدهکار نبود!

مهین خانم هدف خانواده را فقط راه انبیا و حضرت زهرا^(س) می داند و باور دارد همین هدف و کاروان حضرت زینب^(س) باعث شده است سال ها مقاومت کنند. بنابراین این را که هم زمان ۲ پسر خودش و یک برادر و یک خواهرزاده را به جبهه بفرستد چندان مهم نمی داند. می گوید: ببینید! اگر همین الان هم خدای نکرده روزی جنگ شود، من هم مانند مادرم بقیه فرزندانم را به جبهه می فرستم. یادم هست یک روز برادرم عباس برایم از تجاوز بعضی ها به تعدادی دختر و سپس کشتن آن ها گفته بود. غیرت آن ها اجازه نمی داد یک لحظه هم ناموس و وطن را تنها بگذارند.

❖ ۲ برادر و دایی و خواهرزاده هم زمان در جبهه بودند

می گوید: پسر نادر سن کمی داشت و یواشکی به جبهه رفته بود. حتی لباس های نظامی هم برایش گشاد بود و آستین هایش را بالا داده بود. خواهرزاده ام، محمود رعیت نژاد، یکی از آن ۲۳ اسیر نوجوانی است که با صدام روبه رو شد و کتاب «از مشهد تا کاخ صدام» درباره زندگی اش نوشته شده است. اسماعیل و برادر دیگر حسن هم زمان با هم در جبهه بودند. در یکی از آزادسازی های مناطق خرمشهر، نادر پسر مفقودالاثر شد. برادرم حسن همان موقع شهید شد و پیکرش ۲ ماه بعد برگشت. اسماعیل، پسر دیگر، هم درگیر جراحات جنگ شد.

استقامت و صبوری همراه با خوش رویی، همه و همه، چیزهایی است که در نگاهش دیده می شود. حتی وقتی یاد شهدا و پسر مفقودالاثرش می افتد اخم به ابرو نمی آورد، اما شهادت برادر بزرگ تر، یعنی حسن، جور دیگری خانواده را تکان داده است: مادر به راستی الگوی صبر بود اما حسن، برادر بزرگ ترمان، جای خالی پدر را پر کرده بود. موقع تشییع پیکرش، تا به خودم آمدم دیدم پشتم خم شده است و صاف نمی شود. وقتی روی صورتش را باز کردند، خودم را توی بیمارستان دیدم. چون ۲ ماه در منطقه پیکرش افتاده بود و کاملا استخوانی شده بود.

❖ برای اینکه مردم اذیت نشوند روح پسر را تشییع نکردم

پیکر نادر هرگز از منطقه برنمی گردد. مهین خانم اما قبول کرده پسرش شهید شده است. همان زمان، مانند برخی دیگر از مادران شهدای مفقودالاثر، چشم انتظار بازگشت اسرا نبوده است. به دلش افتاده بود که نادر هرگز برنمی گردد. حتی مراسمی هم برایش نمی گیرد. نمی خواهد با یک قبر خالی انس بگیرد: همان زمان برخی مسئولان از من خواستند مراسم بگیریم، اما باور می کنید نمی خواستم مردم اذیت شوند؟ بس بود دیگر. چقدر برای خانواده ما مسجد آمدند! این سال ها هم راضی بودم. هرگز شکایتی نداشتم. آخر چرا باید ناراحت باشم؟ مگر ما فرزندانمان را جای بدی فرستادیم؟ افتخار هم می کنیم.

مردم از کارهای ما تعجب می کردند.

صبح پیکر برادر شهیدمان عباس را

در بیمارستان امام رضا (ع) تحویل

گرفتیم و بعد از ظهر برادر دیگرمان

را در راه آهن بدرقه کردیم. همان

موقع مادرم و خانواده معتقد

بودند که تفنگ برادران شهیدمان

نباید زمین بیفتد. یک عده

می گفتند که ما چطور این کار را

کردیم اما گوشمان بدهکار نبود!

❖ مادرم بعد از شهادت برادرها تفنگ آن ها را

برداشت و در جنگ نرم دفاع کرد

مروحوم خدیجه طلعت، مادر نمونه شهدی و مادر مهین خانم، بعد از شهادت پسرها به سخنرانی و دفاع از اسلام می پردازد. هرگز کسی بغضش را نمی بیند اما اواخر عمر، همراه با کسالت جسمی، دلش هوای پسرها را می کند و در خلوت خانه، غصه هایی را که ۴۰ سال در خود فروخورده است گاهی نشان می دهد: ما هیچ وقت ندیدیم که مادر بی تابی کند اما این اواخر می گفت: در را باز کنید. عباس پشت در است. حسن قرار است بیاید. یا اینکه امیر همین حوالی است. مادرم بعد از شهادت برادرها سخنرانی های زیادی کرد. پشت اسلام ایستاد، نه با اشک، که با قامت ایستاده. به نظرم او زنی تکرارنشدنی است.

❖ قسم به خون شهید دل مادران شهدا را نشکنید

مهین خانم این روزها از عملکرد برخی مسئولان که خون شهدا را نادیده گرفته اند و حواسشان به شرایط روز اقتصادی مردم و جوانان نیست ناراضی است. تأکید دارد که حتما بنویسیم: قسم به خون شهید، مسئولان مراقب رفتارشان باشند! ببینند که جای چه کسانی نشسته اند. فردای قیامت، ما با هم روبه رو خواهیم شد. ۵ نفر از خانواده من رفته اند. اگر ۳ شهید هم ببخشند، ۲ نفر دیگر راضی نخواهند شد. همه مسئولان باید روبه روی این شهدا و مادران آن ها جواب گو باشند اگر چیزی برای کمک به مردم در توان داشتند و انجام ندادند.

❖ مادرانه های ما برای همه فرزندان ایران است

در یک هفته گذشته که پی در پی با مهین خانم ارتباط داشتم، جز حرف از شهدا، از زبانش مادرانه های زیادی شنیدم، از اینکه یادم نرود که اول باید مادر خوبی باشم و خواهرانه هایم را در زندگی خرج مشکلات دیگران کنم. مادر و خواهر شهید بودن خیلی چیزها داشته و دارد که ما تنها پوسته آن را در رسانه ها نشان دادیم، از تاریخ شهادت تا اشک ها و بغض ها، مادرهایی که یکی یکی حالا در کنار فرزندانشان آرمیده اند و هر روز، بی آنکه بدانیم، یکی از آن ها را با انبوهی از خاطرات از دست می دهیم. به قول مهین خانم: ما هم جگر گوشه هایمان را دوست داشتیم اما اولویتمان امنیت مردم بود. مادر من با انبوهی از خاطرات از پسرانش رفت. مادران شهید دیگر آن حوصله و حافظه سابق را ندارند. کاش بدانیم چه سرمایه هایی را این روزها داریم از دست می دهیم.

شهر بانو

شهر بانو

اشنبه

۲۶ دی ۱۴۰۰

۱۳ جمادی الثانی ۱۴۴۲ شمسی

(۵)